



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مسؤولیت ظہرنویسان
و ضمانان چک



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اثر اعتراض عدم تأدیه؛ - اعتراض عدم تأدیه و نکول؛ -
گواهی عدم پرداخت بانک به جای اعتراض؛ - مفهوم ماده
۳۱۴ ق.ت.؛ - قلمرو ماده ۲۸۰ ق.ت.؛ - مفهوم مواد ۲ و ۳
قانون صدور چک؛ - مسؤولیت ظهرنویسهای چک.

● مقدمه

هیأت عمومی دیوان عالی در رأی شماره ۵۳۶-۱۳۶۹/۷/۱۰ که به عنوان وحدت رویه قضایی صادر شد، سرانجام، موضع قاطع رویه قضایی را درباره لزوم و مفهوم اعتراض عدم تأدیه در چک و نقش آن در مسؤولیت ظهرنویسها و ضامنان معین کرد و به بحث دیرین دادگاهها در این زمینه پایان بخشید. از لحاظ عملی، گواهی عدم پرداخت بانک جای «اعتراض عدم تأدیه» را گرفت و دادگاهها، بر مبنای قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸، موظف شدند که با ارائه گواهی بانک نیز ظهرنویسها و ضامنان را در برابر دارنده چک مسؤول شناسند. این چهره رأی گامی به سوی نظم است و بر اعتبار چک می افزاید. ملاحظات عملی، از جمله کاستن از انبوه اعتراضنامه ها و ساده کردن دادرسی، نیز مفاد تصمیم دیوان عالی را توجیه می کند.

با وجود این، شیوه استدلال در احکام به گونه ای است که به بحث نظری پایان نمی دهد و ذهن را قانع نمی کند. اگر پذیرفته شود که دیوان عالی

در مقام هدایت رویه قضایی نیز قانونگذار نیست و نقش مفسر و مفتی را دارد، باید گفت به نتیجه ای که رسیده با متن قانون تجارت مخالف است. در واقع، هیأت عمومی برای رفع اختلاف به ابتکاری دست نزده و خالی از تحلیل منطقی و تاریخی است؛ آنچه کرده پیروی از نظر مشهور و شایع است. پیش از آن نیز دو بار چنین تصمیمی را در آراء اصراری اعلام داشت، ولی چون استدلالها قانع کننده نبود دادگاهها از آن پیروی نکردند و مفاد قانون را بر تمایل دیوان عالی ترجیح دادند، ولی این بار از حربه «رأی وحدت رویه» استفاده کرده است تا مخالفان را وادار به اطاعت سازد. منتها، پیش از این برخورد اندیشه ها امید رسیدن به راه حلی معقول و عادلانه را زنده نگاه می داشت و اکنون این دریچه نیز مسدود شده است و باید به انتظار بود تا قانونگذار تصمیم نهایی را بگیرد.

نقد چنین آرائی را نباید بیهوده شمرد، زیرا آن که به حفظ و استواری قوانین و آینده نظام حقوقی می اندیشد هرگز به آنچه هست قانع نمی شود و می کوشد زمینه تحولی مناسب را فراهم سازد.

□

پرونده وحدت رویه ردیف ۲۵/۶۹ هیأت عمومی (نقل از روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران، ش ۱۳۳۳۱ - ۱۳۳۶۹/۹/۱۵):

گزارش اختلاف در رویه قضایی

ریاست محترم هیأت عمومی دیوان عالی کشور

احتراماً به استحضار می رساند: در دعوی مطالبه وجه چک از ظهنویس دو رأی معارض از شعبه دهم دیوان عالی کشور و هیأت عمومی اصراری حقوقی دیوان عالی کشور صادر شده که اقتضا دارد موضوع در هیأت عمومی وحدت رویه مطرح و اعلام نظر شود.

پرونده‌های مزبور به این شرح می‌باشد:

۱- به حکایت پرونده کلاسه ۴۶۲۲/۱۰/۲۱ شعبه دهم دیوان عالی کشور دعوی به خواسته مبلغ دو میلیون و پانصد هزار ریال به استناد دو برگ چک و گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چکهای مزبور در دادگاه حقوقی یک زنجان اقامه شده و خواهان در دادخواست خود نوشته است خوانده دو فقره چکهای مدرک دعوی را بابت بدهی خود ظهنویسی و واگذار کرده که با مراجعه به بانک به علت فقدان موجودی گواهی عدم پرداخت صادر شده لذا رسیدگی و صدور حکم تقاضا می‌شود.

خواننده اظهار کرده که ظهر چکها را امضاء کرده ولی قصد ظهنویسی یا ضمانت نداشته است. دادگاه پس از رسیدگی، دعوی را مقرون به صحت تشخیص و نظر به محکومیت خواننده به پرداخت وجه چکها به نفع خواهان داشته و چون براین نظر اعتراض شده پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و شعبه دهم دیوان عالی کشور رأی شماره ۱۰/۹۹-۶۹/۲/۱۱ را به این شرح صادر نموده است:

اعتراض معترض نتیجتاً موجه است زیرا به فرض اینکه بتوان نوشته ظهر چکها و امضاء خواننده را در ذیل آنها ظهنویس به معنای خاص قانونی خود تلقی کرد شکایت از ظهنویس تابع ضوابط خاصی از جمله واخواست می‌باشد که در ماده ۲۴۹ قانون تجارت به آن اشاره شده و در مورد مستندات پرونده حاضر ظاهراً واخواست به عمل نیامده و مطابق ماده ۲۹۵ قانون تجارت هیچ نوشته‌ای از جمله گواهی عدم پرداخت بانک جایگزین واخواستنامه نخواهد بود. با این صورت، مطالبه وجه چکهای موضوع دعوی از خواننده موجه و قانونی نیست فلذا با عدم تأیید نظریه معترض عنه پرونده جهت اقدام شایسته به دادگاه مربوطه اعاده می‌شود.

۲- به حکایت پرونده کلاسه ۲۹۲۸/۶/ح هیأت عمومی اصراری حقوقی دیوان عالی کشور که شرح کامل آن در مجموعه رویه‌های قضایی حقوقی دیوان عالی کشور چاپ کیهان صفحه ۲۲۱ درج و منتشر شده است دعوی از طرف دارنده چک علیه صادرکننده و دونفر ظهنویس به نحو تضامنی در دادگاه شعبه سوم شهرستان تهران اقامه

شده و به رونوشت چک و گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک استناد گردیده است.

دادگاه شهرستان سابق پس از رسیدگی، صادرکننده چک را به پرداخت وجه چک و خسارات دادرسی محکوم نموده و در مورد ظهنویسها به این استدلال که چک مزبور واخواست نشده و طبق ماده ۲۹۵ قانون تجارت هیچ نوشته ای نمی تواند جایگزین اعتراضنامه شود گواهی عدم پرداخت وجه چک را طبق مواد ۲۸۴ و ۲۸۰ و ۲۹۵ و ۳۱۴ قانون تجارت برای مسؤولیت ظهنویسها مؤثر ندانسته و دعوی خواهان علیه ظهنویسها را محکوم به بطلان اعلام نموده و این رأی در شعبه ششم دادگاه استان سابق تأیید شده است. دارنده چک از این حکم به طرفیت ظهنویسها فرجام خواسته و شعبه ششم دیوان عالی کشور به این استدلال که پروتست اسناد تجارتي مربوط است به نکول محال علیه که باید رسماً محقق شود تا دارنده برات بتواند به صادرکننده یا ظهنویس یا به همه آنها جمعاً مراجعه نماید و اما در مورد چک این خصوصیت به کیفیت مذکور در ماده ۲۳۶ قانون تجارت منطبق نیست و حکم فرجامخواسته علیه فرجامخواه به بیحقی در مطالبه وجه چک از ظهنویسها ناشی از عدم توجه دادگاه به مواد قانونی مربوط به ظهنویس و مسؤولیت او در مقابل دارنده چک بوده بنابراین حکم فرجامخواسته نقض می شود تا شعبه دیگر دادگاه استان مجدداً رسیدگی نماید.

رسیدگی پس از نقض به شعبه سوم دادگاه استان تهران محول شده و دادگاه مزبور هم دعوی دارنده چک علیه ظهنویسها را بدون واخواست مقرر در ماده ۲۸۰ قانون تجارت قابل به رسیدگی ندانسته و گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک را بی اثر اعلام النهایه حکم دادگاه را فسخ نموده و قرار عدم استماع دعوی صادر کرده است. از این رأی فرجامخواهی شده و موضوع اصراری تشخیص و پرونده در هیأت عمومی حقوقی دیوان عالی کشور مطرح گردیده و رأی شماره ۱۶۵۴ - ۱۳۴۰/۵/۱۰ به این شرح صادر شده است:

پروتست مقرر در ماده ۲۹۳ قانون تجارت نسبت به بروات تجارتي به منظور احراز نکول محال علیه است تا پس از تحقق نکول دارنده برات

مجاز و محق برای مراجعه به صادرکننده برات یا ظهرنویس و یا به همه آنها مجتمعاً می باشد و نسبت به چک اتیان این تشریفات به نحوی که ماده ۲۳۶ قانون تجارت پیش بینی نموده ضرورت ندارد و نامه بانک ملی ایران بر عدم تأدیة وجه چک کافی بوده و الزامی برای واخواست در مورد چک بر علیه بانک نیست و چون ظهرنویس در قبال دارنده چک مسؤول است و عدم تأدیة وجه چک نیز از طرف بانک ضمن اظهارنامه ارسالی به فرجامخوانندگان اعلام و وجه چک مطالبه گردیده و دادگاه نیز توجه دعوی را به نامبردگان پذیرفته با این وصف قرار عدم استماع دعوی به استناد قانون تجارت در مطالبه وجه چک از ظهرنویسها به عنوان اینکه واخواست نشده غیرموجه می باشد و قرار فرجامخواسته مخدوش تشخیص و نقض می شود و رسیدگی به دعوی دارنده چک علیه ظهرنویسها با رعایت ماده ۵۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی به همان دادگاه صادرکننده قرار محول است.

نظریه: بنا بر آنچه ذکر شد شعبه دهم دیوان عالی کشور گواهی بانک دایر به عدم پرداخت وجه چک را به استناد ماده ۲۹۵ قانون تجارت به جای واخواست مقرر در ماده ۲۸۰ قانون مزبور قابل قبول ندانسته و از این لحاظ ظهرنویس چک را در مقابل دارنده چک مسؤول پرداخت وجه چک نشناخته است در صورتی که هیأت عمومی اصراری دیوان عالی کشور گواهی عدم پرداخت وجه چک را که از طرف بانک صادر شده به منزله واخواست مقرر در قانون تجارت دانسته و تشریفات قانون تجارت را از حیث واخواست برای مسؤولیت ظهرنویس چک غیرضروری اعلام نموده است.

آراء مزبور از این حیث با یکدیگر تعارض دارد و رسیدگی هیأت عمومی دیوان عالی کشور را برای ایجاد وحدت رویه ایجاب می نماید.
معاون اول قضایی دیوان عالی کشور: فتح الله باوری

به تاریخ روز سه شنبه ۱۳۶۹/۷/۱۰ جلسه وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور به ریاست حضرت آیه الله مرتضی مقتدایی رئیس دیوان عالی کشور و با حضور جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان محترم کل کشور و جنابان آقایان رؤسا و مستشاران

شعب حقوقی و کیفری دیوان عالی کشور تشکیل گردید.
پس از طرح موضوع و قرائت گزارش و بررسی اوراق پرونده و
استماع عقیده جناب آقای مهدی ادیب رضوی نماینده دادستان کل
کشور مبنی بر: «در مورد چک گواهی عدم پرداخت بانک در صورتی
که ظرف مهلت مقرر در ماده ۳۱۵ قانون تجارت صادر شده باشد و
دارنده چک وسیله اظهارنامه وجه چک را از ظهرنویس مطالبه کرده
باشد تشریفات و اخواست انجام شده تلقی می شود، لذا رأی شماره
۱۶۵۴ - ۴۰/۵/۱۰ هیأت عمومی حقوقی اصرائی دیوان عالی کشور
مورد تأیید است.» مشاوره نموده و اکثریت بدین شرح رأی داده اند:

رأی شماره ۵۳۶ - ۱۳۶۹/۷/۱۰

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور

قانون صدور چک مصوب ۱۳۵۵ در ماده‌تین ۲ و ۳ قانون تجارت به
شرح مواد ۳۱۰ تا ۳۱۵ شرایط خاصی را در مورد چک مقرر داشته
که از آنجمله کیفیت صدور چک و تکلیف دارنده چک از لحاظ
موعد مراجعه به بانک و اقدام بانک محال علیه به پرداخت وجه
چک یا صدور گواهی عدم تأدیه وجه آن و وظیفه قانونی بانک دایر
به اخطار مراتب به صادرکننده چک می باشد. مسؤلیت ظهرنویس
چک موضوع ماده ۳۱۴ قانون تجارت هم براساس این شرایط تحقق
می یابد و واخواست برات و سفته به ترتیبی که در ماده ۲۸۰ قانون
تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی کند. بنابراین گواهی
بانک محال علیه دایر به عدم تأدیه وجه چک که در مدت ۱۵ روز
به بانک مراجعه شده به منزله واخواست می باشد و رأی شعبه ششم
دیوان عالی کشور که هیأت عمومی حقوقی دیوان عالی کشور هم با
آن موافقت داشته صحیح و منطبق با موازین قانونی است. این رأی
برطبق ماده واحده قانون وحدت رویه قضایی مصوب ۱۳۲۸ برای
شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها در موارد مشابه لازم الاتباع
است.

در استدلالهایی که به منظور اثبات ضروری نبودن اعتراض یا
جانشین ساختن گواهی عدم پرداخت بانک در این احکام آمده است

کژیها و سستی هایی دیده می شود که تحلیل آن تعارض مسیر رویه قضایی را با قانون نمودار می سازد:

۱- در رأی شعبه ۶ دیوان عالی و رأی شماره ۱۶۵۴ - ۱۰/۵/۱۳۴۰ هیأت عمومی (اصراری) هدف از اعتراض عدم تأدیه در برات احراز نکول محالّ علیه دانسته شده و دیوان از آن نتیجه گرفته است که در چک اعتراض ضرورت ندارد، زیرا گواهی عدم پرداخت بانک دادگاه را از آن بی نیاز می کند. شعبه ۶ در این زمینه می نویسد: «... و اما در مورد چک این خصوصیت به کیفیت مذکور در ماده ۲۳۶ قانون تجارت منطبق نیست» و هیأت عمومی نیز با این عبارت آن را تأیید می کند: «پروتست مقرر در ماده ۲۹۳ قانون تجارت نسبت به بروات تجارتي به منظور احراز نکول محالّ علیه است... و نسبت به چک اتیان این تشریفات به نحوی که ماده ۲۳۶ قانون تجارت پیش بینی نموده ضرورت ندارد و نامه بانک ملی ایران بر عدم تأدیه وجه چک کافی بوده و الزامی برای واخواست در مورد چک بر علیه بانک نیست...». در حالی که، با اندک تأمل در مواد مربوط به حقوق و وظایف دارنده برات (مواد ۲۷۴ به بعد)، به خوبی معلوم می شود که آنچه سبب اسقاط حق رجوع دارنده برات به ظهرنویسها می شود، کاهلی او در «اعتراض عدم تأدیه» ظرف ده روز از تاریخ وعده است نه اعتراض نکول!

ماده ۲۸۰ قانون تجارت در این زمینه مقرر می دارد: «امتناع از تأدیه وجه برات باید در ظرف ده روز از تاریخ وعده به وسیله نوشته ای که اعتراض عدم تأدیه نامیده می شود معلوم گردد» و ضمانت اجرای این موعد، همراه با مواعد تقاضای قبولی و اقامه دعوی و ابلاغ اعتراضنامه به ظهرنویسها، در ماده ۲۸۹ بدین گونه بیان شده است: «پس از انقضای مواعد مقرر در مواد فوق (از جمله ماده ۲۸۰)، دعوی دارنده برات بر ظهرنویسها و همچنین دعوی هریک از ظهرنویسها برید سابق خود در محکمه پذیرفته نخواهد شد». و این در حالی است که اعتراض نکول در ماده ۲۳۶ ق.ت. مهلت ندارد و خودداری از این اعتراض مزایای مقرر در ماده ۲۳۷ را از بین می برد و ارتباطی به اقامه دعوی بر محالّ علیه و ظهرنویسها ندارد.

بدین ترتیب، دیوان عالی کشور به اشتباه از استنباط خود درباره بی‌نیاز بودن چک از اعتراض نکول نتیجه گرفته است که بدون «اعتراض عدم تأدیه» نیز می‌توان بر ظهرنویس چک اقامه دعوی کرد؛ اختلاطی که به واقع شایسته دیوان عالی نیست.

۲- در رأی شماره ۵۳۶- ۶۹/۷/۱۰ هیأت عمومی دیوان عالی، از قواعد مربوط به چک در مواد ۲ و ۳ قانون صدور چک و مواد ۳۱۰ تا ۳۱۵ قانون تجارت نتیجه گرفته شده است که: «مسئولیت ظهرنویس چک موضوع ماده ۳۱۴ قانون تجارت هم براساس این شرایط تحقق می‌یابد و واخواست برات و سفته به ترتیبی که در ماده ۲۸۰ قانون تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی‌کند...». پس، اگر پیش از این دیوان عالی از جانشین شدن گواهی بانک برای اعتراض نکول نتیجه می‌گرفت که ظهرنویس در هر حال مسئولیت دارد، در موضع جدید اعلام می‌دارد که «اعتراض عدم تأدیه» ارتباطی با چک پیدا نمی‌کند! و در واقع، اشتباهی را با اشتباه دیگر جبران می‌نماید:

از نظر ماهیت، چک نیز نوعی برات است، با این ویژگی که برعهده بانک صادر می‌شود و محل آن نیز تأمین شده است.^۱ پس، جای شگفتی نیست که قانونگذار احکام برات را در آن اجرا کند یا، به بیان دیگر، چک را در حکم برات بداند. در واقع، چنین هم کرده است. زیرا در ماده ۳۱۴ قانون تجارت می‌خوانیم: «... مقررات این قانون از ضمانت صادرکننده و ظهرنویسها و اعتراض و اقامه دعوی ضمان و مفقود شدن راجع به بروات شامل چک نیز خواهد بود». بدین ترتیب، برخلاف آنچه دیوان عالی ادعا کرده است، رابطه دارنده چک با ظهرنویسها تابع احکام رابطه دارنده برات با ظهرنویسها است و این گفته که: «واخواست برات و سفته به ترتیبی که در ماده ۲۸۰ قانون تجارت قید شده ارتباطی با چک پیدا نمی‌کند» بی‌گمان خلاف قانون است.

۱. ریپر و رولو: رساله مقدماتی حقوق تجارت، ج ۲، چاپ ششم، ش ۲۴۲۰.

در چک نیز، بنا بر مفاد تراضی دو طرف و حکم قانون، دارنده چک پیش از رجوع به بانک محالاً علیه حق مطالبه از صادرکننده و استفاده از تضمینهای چک (و از جمله رجوع به ظهرنویسها) را ندارد. این مطالبه باید به طور رسمی احراز شود و تابع تشریفات ویژه‌ای است که اعتراض عدم تأدیه نامیده می‌شود. ثبت اعتراضنامه در دفاتر دادگاه، نه تنها مطالبه از بانک و عدم تأدیه را ثابت می‌کند، وسیلهٔ اعلان صدور چک بی محل از سوی صادرکننده نیز هست. به همین جهت است که قانون تجارت در مادهٔ ۲۹۵ تصریح می‌کند که: «هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند از طرف دارندهٔ برات جایگزین اعتراضنامه شود...».

دیوان عالی کشور نیز در درستی گفتار خود، در زمینهٔ ارتباط نداشتن و اخواست عدم تأدیه (مادهٔ ۲۸۰) به چک، تردید داشته است. زیرا، اگر در این تعبیر جازم بود، لزومی نداشت که اعلام کند: «... بنابراین گواهی بانک محالاً علیه دایره عدم تأدیهٔ وجه چک که در مدت ۱۵ روز به بانک مراجعه شده به منزلهٔ و اخواست می‌باشد». این اضطراب در گفتار و تردید در بیان، به دانش حقوق و اعتبار رویهٔ قضایی صدمه می‌زند و از اقتدار و احترام قانون نیز می‌کاهد. اگر چک و اخواست نمی‌خواهد، چرا باید در جستجوی جانشینی برای اعتراض عدم تأدیه بود؟ و اگر نیاز به اخواست دارد، چگونه می‌توان حکم مادهٔ ۲۹۵ قانون تجارت را ندیده گرفت و گواهی بانک را جایگزین آن کرد؟

مفاد مادهٔ ۳۱۵ قانون تجارت که مقرر می‌دارد: «اگر چک در همان مکانی که صادر شده است باید تأدیه گردد، دارندهٔ چک باید در ظرف پانزده روز از تاریخ صدور وجه آن را مطالبه کند...» دلالت بر بی‌نیازی دارندهٔ چک از و اخواست نمی‌کند، زیرا «لزوم اجرای این تکلیف» و «کفایت آن برای مطالبه از ظهرنویس» دو مفهوم جداگانه است. این ماده لزوم مطالبهٔ دارنده را ظرف پانزده روز اثبات می‌کند، ولی بر کفایت آن دلالت ندارد، به ویژه که مادهٔ ۳۱۴ از پیش این دلالت را نفی می‌کند و رعایت مقررات برات را لازم می‌بیند.

ممکن است گفته شود که، اگر گواهی بانک نتواند جایگزین اعتراضنامه شود، چگونه ممکن است قانون به دارنده چک اختیار دهد که به استناد آن گواهی از اداره ثبت درخواست صدور اجرائیه کند (ماده ۱ قانون صدور چک مصوب ۱۶ تیر ۱۳۵۵). پس، امکان صدور اجرائیه نشانه کمال شرایط مطالبه از سوی دارنده و بی نیازی و اخواست است. ولی پاسخ ایراد این است که اجرائیه برای وصول وجه چک از صادرکننده آن صادر می شود نه از ظهرنویسها. در قانون تجارت نیز، بدون و اخواست، می توان وجه چک را از صادرکننده بی محل گرفت (مفاد ماده ۲۹۰) و و اخواست در مهلت معین شرط ضروری برای رجوع به ظهرنویسها است. بنابراین، امکان صدور اجرائیه علیه صادرکننده نیز ملازمه با امکان مطالبه از ظهرنویس ندارد.

بدین ترتیب، باید نظر شعبه دهم دیوان عالی (شماره ۱۰/۹۹ - ۶۹/۲/۱۱) را تأیید کرد و مطابق قانون شمرد، هر چند که نیروی اکثریت در هیأت عمومی نیز دادگاهها را وادار به حرکت در راهی مخالف آن سازد. ۳- توهم دیگری که ممکن است انگیزه بیهوده پنداشتن و اخواست شود این است که هدف از آن آگاه ساختن صادرکننده از مانعی است که برای تأدیه وجود دارد. توهم نیز از این پندار سرچشمه می گیرد که در چک «واخواست عدم تأدیه» به صادرکننده می شود تا او را از عدم پرداخت آگاه سازد.

اگر این دو مقدمه استدلال درست باشد می توان از آن نتیجه گرفت که، چون مطابق قانون صدور چک (ماده ۳) بانک مکلف شده است نسخه دوم گواهی عدم پرداخت را برای صادرکننده بفرستد، دیگر اعتراض عدم تأدیه ضرورتی ندارد و گواهی بانک جایگزین آن است. به اظهار نظر دادستان کل کشور در مقدمه رأی اصراری هیأت عمومی مورخ ۱۳۴۵/۲/۱۴ پرونده ۳۷۰۹/۳ ک. توجه کنید:

«یکی از موارد اعتراض (پروتست) عدم تأدیه می باشد و مقصود از آن این است که صادرکننده از مانعی که موجب عدم تأدیه چک می شود

اطلاع پیدا نماید. قانون جدید چک مصوب ۴۴/۳/۱۹ چک را در حکم اسناد لازم الاجراء قرار داده و دارنده چک می تواند در صورت مراجعه به بانک و عدم پرداخت وجه آن وجه چک را از صادرکننده وصول نماید و برای این کار باید گواهینامه بانک را دایره به علت عدم پرداخت وجه چک به اداره اجرای ثبت اسناد محل تسلیم نماید و مطابق ماده ۳ قانون چک فوق الذکر بانک مکلف است نسخه دوم گواهینامه را برای صاحب حساب ارسال دارد. با این ترتیب، مسلم می گردد گواهینامه بانک که در قانون جدید چک پیش بینی شده قائم مقام اعتراضنامه است و تنظیم اعتراضنامه دیگر عبث می باشد.»

در حالی که هر دو مقدمه استدلال نادرست است: اعتراض عدم تأدیه باید برای محال علیه (بانک) فرستاده شود تا مطالبه و امتناع او از راه رسمی احراز شود؛ آگاه ساختن صادرکننده نیز در اعتراض نقشی ندارد و هدف احراز مطالبه رسمی و امتناع از تأدیه به وسیله محال علیه است. با وجود این، اثر این نظر در رأی اصراری هیأت عمومی سال ۴۵ نیز به خوبی دیده می شود:

«هرچند ماده ۳۱۴ قانون تجارت مقررات راجعه به بروات و سفته را شامل چک نیز دانسته ولی در مورد بحث فقط کیفیت اعتراض مورد نظر است. اعتراضنامه که در ماده ۲۹۳ قانون تجارت نسبت به بروات قید شده از نظر احراز نکول محال علیه است که پس از احراز نکول می توان بر علیه صادرکننده برات و یا ظهرنویس و یا هر دو اقامه دعوی نمود، ولی نسبت به چک اعمال این تشریفات به عبارت اخیری پروتست به نحوی که ماده ۲۳۶ قانون تجارت مقرر داشته ضرورت ندارد. بلکه منظور اطلاع صادرکننده چک و یا ظهرنویس از عدم پرداخت وجه چک می باشد که این اطلاع ممکن است به صورت اعتراضنامه مقرر در ماده ۲۳۶ و یا اظهارنامه رسمی که در حقیقت به منزله همان اعتراضنامه می باشد به عمل آید و چون در این مورد

فرجامخواه پس از برگشت چک دربانک به وسیله اظهارنامه رسمی
صادرکننده را مستحضر داشته منظور واقعی از اعتراض به عمل آمده
است...»^۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲. مرحوم دکتر عبدالحسین علی آبادی: موازین قضایی هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ج ۴
(مدنی)، صص ۵۴ و ۵۵.